

# جامعه‌شناسی خود کامگی

تحلیل جامعه‌شناختی ضحاک ماردوش

نوشته

علی رضا قلی



نشرنی

پیشگفتار

«کیفر زهکاری جوامع مرگ است»

داستان ضحاک ماردوش، بدون هیچ گونه تردیدی، لحظه‌ای از تفکر ایرانیان نسبت به ساختار نظام سیاسی - اجتماعی خودشان است. لحظه‌ای که هزاره‌ها را دربر گرفت، این تفکر به کوشش فرزانه‌ای بزرگوار، با آرمانهایی انسانی و درک عمیق از واقعیت به تصویر کشیده شده است. تمام وجودش در این تلاش تبلور یافت که پلیدیهای واقعیت نظامی غارتی قبیله‌ای را به کمک واژه‌های مقدس و «الهامات سروش خجسته‌دمان» بزاید و نماد نوین آن را به بلندا برکشد. با خلاقیتی بی نظیر ضحاک را «شکسته» جنایات خود می‌کند و فریدون را در «آغوش یزدان» می‌پروراند. در کنار او می‌ایستد و با خستگی توصیف ناپذیری به او دادگستری و روشندلی و بیداردلی الهام می‌کند؛ او را از غارت و کشتن و سوختن بازمی‌دارد؛ به او می‌آموزد تا هنر را ارج و «جادویی» را خوار دارد؛ آزادفکری را حرمت نهد و به تهنیت اهل فکر رود و با «گرز کوفتن» را تکرار نکند.

او به توصیف و تحلیل مردمانی می‌نشیند که پادشاه «هول‌انگیز و ازدها‌پیکر» را دوست دارند و می‌پروراند. این چنین مردمان را که در کنارش می‌لولیدند، با سنان قلم زخم می‌زند. بر آنها می‌شورد که «صلاح» را کنار گذارند و «صلاح» را برگیرند، از غارت بکند بگردست بکشند



و از اطراف پادشاهان هول‌انگیز پراکنده شوند و خصولتهای اهریمنی را رها کنند؛ به امید این که فریدون شوند.

هموطنان شکسته و سرخورده و منشأ شرّ اعظم — خودکامگی — خود را مخاطب قرار می‌دهد و بانگ می‌زند که: فریدون فتح نویی، اقا... بانگ او مخاطب سیاسی — اجتماعی نمی‌یابد و وسیلهٔ چرت‌زندهای پای منقل نقالهای قهوه‌خانه‌ها می‌شود. فریدون نیز که بی‌پشتوانه می‌شود و آزمونهای سخت را تاب نمی‌آورد، پیشهٔ پیشینیان را دنبال می‌کند و فردوسی خود تنها و بدون پشتوانه منزوی می‌شود.

چرا بدون مخاطب؟ و فریدون چرا؟...

درس این ظاهری که رفتن طهمورث است و آمدن جمشید و قدرت‌روبه افزایش او و ادعای خدایی کردنش و سپس انفعال مردم نسبت به حکومت و شیوه تخریب آنها و نهایتاً متلاشی شدن نظام و «آزه شدن» جمشید و آمدن ضحاک و تکرار همان روند، آیا نظمی معقول نهفته نیست؟ آیا نظام سیاسی ربطی با نظام اجتماعی ندارد؟ آیا در پس این ظاهر پشامده‌آفته، نظمی اجتماعی و محکم وجود ندارد؟ چگونه است که در بعضی جوامع، سلطان محمود غزنوی، سلطان مسعود، تیمور، نادرشاه، آقامحمد خان و ناصرالدین شاه پی در پی می‌آیند و پیامدهای سیاسی — اجتماعی این نظام تکرار می‌شود و چگونه است که زمینهٔ رشد اجتماعی این افراد وجود دارد و به‌طور مکرر رشد این نظام سیاسی را تضمین می‌کند. چرا در هر ز و بوم فردوسی انحطاط سیاسی — اجتماعی به اوج خود می‌رسد؟ آیا این تصادفی است؟ «تصادف بر جهان حکمفرما نیست... در هر نظام سلطنتی علت‌هایی، خواه اخلاقی و خواه مادی، درکار است که نظام مزبور را به اعتلا می‌رساند، برقرار می‌دارد یا به‌سوی پرتگاه نابودی سوق می‌دهد. همهٔ پشامدها تابع این علل اند و اگر تصادف یک نبرد، یعنی علتی خاص، دولتی را واژگون کرده باشد، یقیناً علتی کلی درکار بوده که موجب گردیده است دولت مزبور به دنبال یک نبرد از پا درآید. سخن کوتاه، روندی اصلی است که موجب همه پشامدهای جزئی می‌شود... پشامدهای تصادفی به آسانی جبران می‌شوند، اما در برابر آن پشامدهایی که دائماً از طبیعت چیزها ناشی می‌شوند، نمی‌توان مصون ماند.» این چیزهای طبیعی در جامعه ایران کدامند؟ و چگونه از طبیعت آنها نظام خودکامگی می‌تراود؟ آیا این پادشاهان تصادفاً جبار شده‌اند یا تحت تأثیر خیالات هوس‌آمیز خویش بوده‌اند؟ آیا بی‌کفایتی یک نظام سیاسی و یک فرهنگ کهن به ویژگیهای شخصی یک پادشاه قابل تبدیل است؟ آیا هر نوع نظام سیاسی مبتنی بر نوع ویژه‌ای از نظام اجتماعی نیست؟

بی‌شک نظام سیاسی ایران از میان انواع نظامهای شناخته شده، نظام خودکامگی بوده است، یعنی نظامی که به‌ظاهر یک نفر بدون ضابطه و قانون، خواسته‌های خود را تحمیل می‌کند. در هر نوع از انواع حکومت، نوعی احساس، رابطهٔ شهروند را با حاکمیت مشخص می‌کند در نظام خودکامگی، ترس جانمایهٔ رابط بین پادشاه و مردم است. و همه در این ترس برابرنند. این ترس بر خود حاکم نیز حکومت می‌کند. این ترس دامنهٔ خود را از زمینهٔ سیاسی به حیطهٔ کلیهٔ روابط

اجتماعی می‌کشاند و همه چیز را ناامن می‌کند. ناامنی، فعالیتهای اقتصادی — اجتماعی را به حداقل ممکن تقلیل می‌دهد و حکومت خودکامه از این جهت در آستانهٔ سقوط دائمی قرار دارد. مسلماً هدف اصلی هر دولتی حفظ بقای خویش است. ولی این هدف مستقیم و اولیه است. افزون بر این، هر دولتی هدفهای ویژه‌ای را نیز تعقیب می‌کند. هدف پاره‌ای از حکومتها توسعه ارضی، بعضیها تجارت، بعضی دیگر مذهب و... است. حکومتهای خودکامهٔ ایران پس از تثبیت خود چه منظور اولیه‌ای را تعقیب می‌نموده‌اند؟ در تصویری که فردوسی به‌دست داده، غارت، هدف اولیهٔ این حکومتها بوده است و بناچار برای تحقق غارت: کشتن و سوختن. آیا واقعیات تاریخی نظر فردوسی را تأیید می‌کنند؟

نظام ایران، نظامی «میلیتاریزه» و قبیله‌ای و بشدت خصومت‌آمیز بوده است که از این جهت مشخصه‌های ویژه‌ای آن ارا، از انواع نظامهای خودکامه و به‌طور قطع از دیکتاتوریهایی قانونمند تفکیک می‌کند. فردوسی نماد این نوع خودکامگی را با «دومار» نشان می‌دهد که در تعارض غارت و اختناق چاره‌ای جز بلعیدن نیروی انسانی ندارند — نیروهایی که خود در رشد آن نماد نقش اصلی را داشته‌اند. اگر نظام سیاسی را برآمده از نظام اجتماعی بدانیم، (که قطعاً چنین است)، و تحلیل را ظریفتر کنیم و جلوتر برویم، به وضعیتی تحقیرآمیز برخورد خواهیم کرد که در عین حال منجرکننده است. تحلیل جامعه‌شناختی چاره‌ای جز این ندارد. از طرف دیگر، نشان دادن موانع تحقق یک نظام سیاسی آرمانی خود دیدگاهی ارزشی — انقلابی خواهد بود که به اعتباری، جبران‌کنندهٔ وضعیتی تحقیرآمیز اولیهٔ آن است. فردوسی خود در عین ارائهٔ تصویر حقارت‌آمیز از نظام سیاسی کشور، آرزوی خود را در «استخراج و تصفیه منابع فرهنگی» متبلور می‌کند. درحالی که سلطهٔ شاهان غلامزاده و ولگرد و خلفای هرزه حامی آنها را محکوم می‌کند، نظام اجتماعی به‌وجود آورندهٔ آن ساختار را نیز بشدت تخطئه می‌نماید و در عین حال، به دنبال نظامی استوار و شاهی دادگستر و مردمانی آگاه و عدالت‌پرور گام برمی‌دارد.

علی رضاقلی

تابستان ۱۳۶۹



## فهرست مطالب

### پیشگفتار

(۷-۹)

### مقدمه

(۲۱-۳۴)

|    |       |                              |
|----|-------|------------------------------|
| ۲۷ | ..... | جامعه سنتی یا قبیله ای       |
| ۲۷ | ..... | حاکمیت نیروهای مرموز         |
| ۲۷ | ..... | تغییرناپذیری نظامهای اجتماعی |
| ۲۸ | ..... | بافت ذهنی جادومزاج           |
| ۲۹ | ..... | دین همبافت فرهنگ قبیله       |
| ۲۹ | ..... | عدم تحول و خشونت             |
| ۲۹ | ..... | قدرت مطلق و خصومت            |
| ۳۰ | ..... | نوع مبارزه قبیله ای          |



|    |       |  |
|----|-------|--|
| ۷۵ | ..... | فرق ساختار پادشاهی ایران با پادشاهی در غرب |
| ۷۸ | ..... | زور، تنها عامل حکومت                       |
| ۸۱ | ..... | توجیه مشروعیت سیاسی                        |
| ۸۲ | ..... | زور و زر، غارت و کشتن                      |
| ۸۵ | ..... | کشتار بدون درزنگ                           |
| ۸۶ | ..... | علل بخشش                                   |
| ۸۷ | ..... | ارتش و توسعه ارضی                          |
| ۹۰ | ..... | خوردن، خوردن                               |
| ۹۲ | ..... | غارت، مصادره                               |
| ۹۴ | ..... | مفلس دژ روبین تن                           |
| ۹۶ | ..... | عدم حمایت مردم از حکومت                    |

## ۳

(۹۹ - ۱۱۲)

|     |       |                       |
|-----|-------|-----------------------|
| ۹۹  | ..... | راه حلهای خورشخانه‌ای |
| ۱۰۲ | ..... | ازدهابریستی           |
| ۱۰۳ | ..... | ترکیب قبیله‌ای سپاه   |
| ۱۰۴ | ..... | مبارزه با خودکامگی    |
| ۱۰۶ | ..... | نظام «آزه‌کشی»        |
| ۱۰۸ | ..... | روحیه باس             |
| ۱۰۹ | ..... | جبر ساختاری           |

## ۴

(۱۱۳ - ۱۲۵)

|     |       |                                       |
|-----|-------|---------------------------------------|
| ۱۱۴ | ..... | بافت ارتش دل‌انگیز                    |
| ۱۱۸ | ..... | غارت زنان و بچه‌ها و اثرات اجتماعی آن |
| ۱۲۲ | ..... | غارت دولتی و غارت مردمی               |

## ۵

(۱۲۷ - ۱۳۱)

|    |       |                                  |
|----|-------|----------------------------------|
| ۳۰ | ..... | فرزانه‌توس و نظام سیاسی قبیله‌ای |
| ۳۲ | ..... | ساختاری که فردوسی در آن می‌زیست  |

## ۱

(۳۷ - ۶۹)

|    |       |  |
|----|-------|--|
| ۳۷ | ..... | حاکمیت سیاسی و حاکمیت مدنی                   |
| ۴۰ | ..... | رابطه دین قبیله‌ای با سیاست                  |
| ۴۰ | ..... | اصلاحات از «بالا»                            |
| ۴۲ | ..... | غارت رسم گنج نهادن                           |
| ۴۳ | ..... | توسعه صنعت از «بالا»                         |
| ۴۴ | ..... | کارکرد سیاسی اشراف                           |
| ۴۶ | ..... | موبدان و قدرت سیاسی                          |
| ۴۹ | ..... | ناتوانی قدرت مذهبی در مقابل قدرت سیاسی       |
| ۵۰ | ..... | سپاه و قدرت کشور                             |
| ۵۱ | ..... | مالکیت بی اعتبار                             |
| ۵۲ | ..... | طبقه چهارم                                   |
| ۵۳ | ..... | کاخهای قبیله‌ای                              |
| ۵۴ | ..... | حدود فعالیتهای معدنی                         |
| ۵۷ | ..... | قدرت مطلق مطلقاً فاسد می‌کند                 |
| ۵۸ | ..... | تناسب پیام با مخاطب                          |
| ۶۰ | ..... | رهبری، کنش جمعی                              |
| ۶۱ | ..... | اگر ملتها شاهانی دارند که جبارند، سزاوار آند |
| ۶۴ | ..... | سیرت کارشناسی                                |
| ۶۷ | ..... | شیوه برخورد با ستم                           |

## ۲

(۷۱ - ۹۸)

|    |       |                                  |
|----|-------|----------------------------------|
| ۷۱ | ..... | ملتی که رغبت به کار تولیدی ندارد |
| ۷۳ | ..... | توطئه دایمی و بی ثباتی سیاسی     |
| ۷۵ | ..... | مکانیسم به قدرت رسیدن            |



|     |   |
|-----|---|
| ۱۸۰ | ..... به مظلّم نشستن                            |
| ۱۸۱ | ..... منابع حقوقی و بافت قضات                   |
| ۱۸۱ | ..... حقوق تکنیکی و حقوقی خودجوش                |
| ۱۸۳ | ..... عدالت از «بالا»                           |
| ۱۸۳ | ..... ساختار قضایی                              |
| ۱۸۵ | ..... گواهی همه عالمان و مهتران به دادگری ستمگر |
| ۱۸۷ | ..... چگونگی برآمدن سالارنو                     |
| ۱۹۱ | ..... محدودیت‌های «سالارنو» در فرهنگ قبیله‌ای   |
| ۱۹۳ | ..... ترجیح روابط خانوادگی به روابط کاری        |
| ۱۹۴ | ..... ورود گرزگران به صحنه مبارزات سیاسی        |
| ۱۹۵ | ..... حضور زروسیم در آغاز مبارزه                |
| ۱۹۶ | ..... ساختار قبیله‌ای یا مکانیکی                |
| ۱۹۶ | ..... جامعه تخصصی و روابط ارگانیک               |
| ۱۹۹ | ..... مغزشویی از «بالا»                         |
| ۲۰۰ | ..... کینه و فال‌بینی                           |
| ۲۰۱ | ..... پشت گرداندن                               |
| ۲۰۱ | ..... اختلافات خانوادگی در نظام شاهی            |
| ۲۰۴ | ..... بتان سیه‌موی نخستین مشغله فریدون          |
| ۲۰۷ | ..... رفتار عناصر اداری با تاجورنو              |
| ۲۱۰ | ..... اقدام بعدی جشن و بوق و کرنا               |
| ۲۱۱ | ..... مدیریت بی هویت و بی ثباتی مدیریت          |
| ۲۱۲ | ..... «سالارنو» با گزری چون «لخت کوه»           |
| ۲۱۴ | ..... اوج تحریک قبیله‌ای                        |
| ۲۱۵ | ..... شباهت غالب به مغلوب                       |

۸

(۲۳۰ - ۲۱۷)

|     |                                    |
|-----|------------------------------------|
| ۲۱۹ | ..... فرهنگ اقتصادی مردم           |
| ۲۲۰ | ..... فرهنگ عمومی مردم             |
| ۲۲۴ | ..... حجاج بن یوسف را قصه‌بی دادند |
| ۲۲۵ | ..... مدیریت قبیله‌ای              |

|     |                                       |
|-----|---------------------------------------|
| ۱۲۷ | ..... برخورد شخصی با متغیرهای اجتماعی |
| ۱۲۹ | ..... غالب‌های شبیه به مغلوب          |

۶

(۱۵۱ - ۱۳۱)

|     |  |
|-----|--|
| ۱۳۳ | ..... نقش نیروهای موهوم در جامعه           |
| ۱۳۴ | ..... خاک جادوستان                         |
| ۱۳۷ | ..... ساختار جهل و خرافات                  |
| ۱۳۹ | ..... نجوم و خرافات                        |
| ۱۴۱ | ..... جهل توده بایه ستم                    |
| ۱۴۲ | ..... پیام بی مخاطب                        |
| ۱۴۳ | ..... عوام‌فریبی پروتوق                    |
| ۱۴۵ | ..... ورود نیروهای اهورایی در مبارزه سیاسی |
| ۱۴۷ | ..... ویژگی کارشناسی قبیله‌ای              |
| ۱۴۸ | ..... کینه‌کشی فردی از نظام اجتماعی        |

۷

(۲۱۶ - ۱۵۳)

|     |   |
|-----|---|
| ۱۵۴ | ..... شاه خجسته   |
| ۱۵۴ | ..... الصاق ديمقراسی به نظام قبیله‌ای                       |
| ۱۵۶ | ..... نظریه سیاسی فردوسی                                    |
| ۱۵۸ | ..... آرزوهای سیاسی قرن چهارم                               |
| ۱۶۰ | ..... رهبران اهورایی  |
| ۱۶۲ | ..... شکل گرفتن بخشی از مخالفت سیاسی در خارج از جامعه       |
| ۱۶۴ | ..... قهرمانان جامعه دینی                                   |
| ۱۶۵ | ..... متصوفه از دیدگاه جامعه‌شناسی                          |
| ۱۷۰ | ..... تفاوت نظریه‌های سیاسی قبل و بعد از اسلام در نظام شاهی |
| ۱۷۲ | ..... نظر عرب و ترک نسبت به آراء سیاسی ایرانی               |
| ۱۷۴ | ..... نگرش فرانک و فریدون به نظام سیاسی                     |
| ۱۷۶ | ..... غزالی و اظهار نظر سیاسی نسبت به علما                  |



..... سامان نسبی نظم اجتماعی ۲۲۷

..... امنیت اقتصادی ۲۲۸

یادداشتها

(۲۳۱ - ۲۴۰)

کتابنامه

(۲۴۱ - ۲۴۴)

مرا مقرر است که امروز که من این تألیف می‌کنم ... بزرگان اند که اگر به راندن [این کار] مشغول گردند تیر بر نشانه زند و به مردمان نمایند که ایشان سواران اند و من پیاده ... و چنان واجب کندی که ایشان بنوشتندی ... ولکن چون دولت، ایشان را مشغول کرده است ... پس من این کار را پیش گرفتم؛ که اگر توقف کردمی، منتظر آنکه تا ایشان بدین شغل پردازند، بودی که نپرداختندی، و چون روزگار دراز برآمدی این [اثر] از چشم ودل مردمان دور ماندی.

تاریخ بیهقی<sup>۲</sup>